

ورسول صلی الله علیه و سلم از آن یهودی از برای خیمت خواست گفت
یا ابا القاسم ویرا هملت نمی درهم چون رسول صلی الله علیه و سلم آنرا برید
کرد خلعتان برآمد و دیگر بار از آن یهودی هملت خواست هملت نداد
من بر خاستم و اندکی خرمای تر پیش رسول صلی الله علیه و سلم آوردم
آز آن تا ول کرد و پرسید که جای نشست تو درین خلعتان کجاست
گفتم فلان جای گنت آنجا برای من فرستی بنیاد ازینجا خواب
کرد چون بیدار شد مقدار دیگر خرمای آوردم بخورد و دیگر بار از آن
یهودی هملت خواست قبول نکرد برخاست و کرد خلعتان برآمد و گفتم
ای جابر خرمای خود را ببر و قضای دین خود و در خرمای بردن ایستادم
و قضای دین خود کردم و مثل آن فاضل آمد پیش رسول صلی الله علیه و سلم
آمد و ویرا بآن بشارت دادم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لا یشهد
آتی رسول الله **واذا نزلت آتت** که هم جابربن عبد الله رضی الله
گفته است که پدر من وفات یافت و از وی دین بسیار ماند چون وقت
خواب بریدن رسید خرمایان را بر خرمایان حرمی کردم تا حاضر ما را
بگیرند و مرا بگذارند قبول نکردند و دانستند که آن بدین ارشاد فرمود
می کند پیش رسول صلی الله علیه و سلم آدم و گفتم می خواهم که خرمایان را
بینند فرمود که برو و خرمای خود را خرمای خرمی هر صبحی را خرمی علی
حقه آنچه فرمودم پس ویرا خواندم چون خرمایان ویرا دیدند
در آن آویختند رسول صلی الله علیه و سلم چون آنرا برید کرد خرمای بزرگ

برآمد

برآمدند بار و بر آنجا نشست پس فرمود که خرمایان خود را بخوان
نخوانم از آن خرمایان برایشان می بود تا حدی که دین بر
مرا تمام ادا کرد و من راضی بودم که خدای تعالی دین پدر مرا ادا
کند و یکسری باقی ماند و میخیزند میخیزد مسلمات ماند تا غایتی که
من بآن خرمای که رسول صلی الله علیه و سلم بر آن نشست بود نظری
کردم گو یا که یک خرمایم نشده بود **وازان جمله آتت** که ابو
قحاده انصاری رضی الله عنه گفته است که با رسول صلی الله علیه و سلم
در سفری بودیم نماز شام خطبه کرد و فرمود که امشب همه شب راه
خواهید رفت و فردا بآب خواید رسید ان شاء الله تعالی پس
آن شب پهلوی رسول صلی الله علیه و سلم رفتم تا نیمه شب رسول
صلی الله علیه و سلم در خواب شد و از بالای شتر میل کردیم و بر استون
شدم و نگاه داشتیم بی آنکه ویرا بیدار کنیم پس بر بالای شتر راست
بیتاد دیگر بر قتم تا بیشتر شب گذشت باز رسول صلی الله علیه و سلم
در خواب شد و از بالای شتر میل کرد باز و بر استون شدم بی آنکه
ویرا بیدار کنیم باز راست بایستاد پس بر قتم تا وقت صبح باز رسول
صلی الله علیه و سلم میل کرد بیشتر از پیشتر چنانکه نزدیک شد بآن که
بیشتر باز ویرا استون شدم مگر بالا کرد و گفتم کیت گفتم ستم
ابوقحاده پرسید که از کی باز با منی گفتم امشب همه شب با تو بودم
فرمود که هنگام آنکه ما حنظل بر بنیبت پس فرمود که مسلمانان از مردم